

هو العليم

تفسير فقره «يا من أظهر الجميل و ستر القبيح

شرح دعای ابو حمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۸

- مجلس سیزدهم

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

«وَلَوْ خِفتُ تَعَجِيلَ الْعُقُوبَةِ لاجْتَنَبْتُهُ لَا لِأَنَّكَ

أَهْوَنُ النَّاطِرِينَ وَ أَخَفُّ الْمُطَّلَعِينَ بَلْ لِأَنَّكَ يَا رَبِّ

خَيْرُ السَّاتِرِينَ وَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ وَ أَكْرَمُ

الْأَكْرَمِينَ؛ اگر ترس از تعجیل در عقوبت داشتیم ای

پروردگار، من از گناه دوری می‌کردم و به دنبال گناه

نمی‌رفتم، و این نه به این جهت است که تو نظارت

چندانی بر احوال من نداری و اطلاع کافی بر رفتار

من نداری، بل به این جهت است که تو بهترین ساتر

و پوشانندهٔ عیوب من می‌باشی، و در مقام حسابرسی

و حکومت، حکومتِ متقن و محکم و متقن‌ترین نوع

از حکومت را تو واجدی، و در نهایت در کرامت

بالاترین مرتبهٔ کرامت را داری. به این سه جهت

است که من نسبت به گناه آن توجه کافی را ندارم و
گاه گاهی دچار لغزش و خطا می شوم.»

این مضامین عالیّه فرمایشات امام سجاد علیه
السّلام که به خدا عرضه می دارد واقعاً برای ما -
همان طور که عرض شد - اصلاً کلید راه است و نشان
می دهد که چگونه ما باید حرکت کنیم و روش سیر
سالک چگونه باید باشد و در مقام خوف و رجاء چه
راهی را باید در پیش بگیرد و نسبت به پروردگار چه
نظری باید داشته باشد، نظرش باید چه باشد. بالاخره
ما با خدا طرف هستیم و با خدا می خواهیم ربط
برقرار کنیم. چه خدایی؟

خدایی که دیگران دارند معرفی می کنند؛ خدای
قهر و غضب و معاقب و بگیر و ببند و حسابرس و چه
چه، که دائماً انسان وقتی یک هم چنین وضعی را
می بیند در حول و ولا قرار دارد. مثلاً خبرهایی که از
زندان می آید: آقا این طور است آن طور است، چه
مسائلی است. شخصی را که بخواهند [زندان] ببرند
از اول با خودش چه تصوّرهایی می کند و چه
مسائلی ممکن است اتفاق بیفتد؟! یا اینکه فرض

کنید انسان را دعوت می‌کنند به یک باغی که آن باغ، درختانش چنین است و سایه‌هایش چنان است، نهر آب و اشجار و میوه‌ها و گل‌ها و امثال ذلک.

یک روز مرحوم آقا وقتی که می‌خواستند کتاب الله شناسی را شروع کنند من گفتم: آقا جان شما مقصودتان از نوشتن الله شناسی چیست؟ شما چه هدفی دارید؟ راجع به معاد شناسی مشخص است، راجع به امام شناسی هم که خودتان گفتید که: ما دیدیم امام برای مردم ناشناخته است، حقیقت امام ناشناخته است. ما دوازده امام داریم، چهارده معصوم داریم، مردم باید بفهمند این چهارده معصوم چه کسی هستند و چه هستند، ارتباط با آنها باید چطور باشد و این ائمه در زندگی و در روش و مسیر چه جایگاهی باید داشته باشند. گفتند: ما دیدیم این مردم اصلا خبر ندارند از هیچی. آمدیم و شروع کردیم برای نوشتن امام شناسی که ائمه را معرفی کنیم.

بعد فرمودند: راجع به خدا که مبداء برای وجود است و حقیقت ربطیه است و آن باید برای مردم [روشن شود] ما آمدیم بین خدا و بین مردم آشتی

برقرار کنیم، آخر این مردم با خدا قهر کرده‌اند و فاصله گرفته‌اند. فقط همین، موقع ظهر که می‌شود یک الله اکبر آن هم از سر زور! یک ماه رمضان که می‌شود [می‌گویند:] ای بابا کی این یک ماه تمام می‌شود و دوباره روال عادی زندگی مان را در پیش می‌گیریم! یک حج هم که می‌خواهند بروند هزار تا غر می‌زنند که: اینجا هم جا بود ما را برداشتید آورده‌اید؟! کجا پس شما را کجا ببرند؟ ببرند جای دیگر!

یک وقت ما مدینه بودیم یک بنده خدایی از آشنایان بود، چند روزی گذشته بود آمد به اتاق ما، بعد سؤال کردیم حال شما چطور است؟ گفت: الحمدلله بالاخره یک ماه هم تمام می‌شود برمی‌گردیم سر زندگی مان، الحمدلله بالاخره صبر می‌کنیم یک چند روزی این یک ماه تمام شود و برمی‌گردیم سر زندگی مان! - شما هم بودید - این چه مکه‌ای است که انسان هی می‌خواهد تمام شود و تکلیف از او ساقط شود برگردد سر زندگی اش؟! چه خدایی در نظر ماست؟ چه علائقی و

علقه‌هایی و سلائقی ما را گرفته که راجع به آن ذاتی که باید با او از همه کس رفیق‌تر و قرین‌تر و اقرب و در مصاحبت شدیدتر باشیم - که بزرگان هم اصلا همین‌طور هستند و همه به این کیفیت - آن وقت ما این همه فاصله بگیریم و از دور یک سلامی می‌کنیم و یک دستی برایش تکان می‌دهیم، آن هم از ترس اینکه روز قیامت حج انجام نداده‌ایم و خلاصه حالا بیا حساب و کتاب پس بدهد، حالا یک ماه را ما تحمل می‌کنیم بالاخره این شدت را تحمل می‌کنیم و تمام می‌شود!

مرحوم آقا فرمودند: این الله شناسی را که من شروع کردم برای اینکه بیایم خدا را بیاورم بیاورم در کنار مردم بنشانم، در کنار آنها قرار بدهم و به آنها بگویم نگاه کنید ببینید که چقدر خدای خوبی ما داریم، چقدر خدای انیس و مونس‌ی ما داریم، چقدر خدای محبوبی ما داریم، چقدر خدایی که اصلا ما باید فقط او را مد نظر قرار بدهیم و بقیه امور را در زیر مجموعه آن فضا باید تعریف کنیم.

البته این سه جلدی که ایشان راجع به الله شناسی نوشته‌اند به اعتقاد من برای معرفی خدا نیست؛ فقط

در اینجا کیفیت راه به سوی او را بیان کرده‌اند. اما اینکه خدا چیست و چه خصوصیات، صفات، اسماء و ذات و این حرف‌ها اصلاً ایشان در اینجا مطرح نکردند. تازه به اعتقاد من این سه جلد مقدمه است که صلاح بر این بوده که دیگر بیشتر از این، توفیق ما از مدرکات و از حقائق به همین مقدار باشد. من از خیلی وقت پیش به ایشان می‌گفتم که این الله شناسی را شما شروع کنید، ایشان می‌گفتند که باشد من شروع می‌کنم. تا اینکه بالاخره شروع کردند و حتی جلد سوم هم به انتها نرسید و دیگر به رحمت خدا رفتند، خدا رحمت‌شان کند.

این خدایی که به این نحو است این خدا را انسان آن وقت طور دیگر با او ارتباط برقرار می‌کند، فرق می‌کند با آن ارتباطی که دیگران دارند. امام علیه السلام می‌خواهد این ارتباط را برای ما ایجاد کند، می‌گوید باید این طور ارتباط داشته باشید. بعد حضرت می‌خواهند بگویند که ما بشر هستیم، بشر تحمل و طاقتش محدود است. ما سنگ نیستیم، چدن و آهن نیستیم. آتش و درد و سیخ و سه پایه و

این حرف‌ها همه به جای خودش محفوظ است. شما یک وقت خیال نکنید ما که داریم این حرف را می‌زنیم و بندگان، ما یک جنس دیگری هستیم، یک قسم دیگری هستیم مثل فولاد، نه، بشر هستیم و درد را می‌فهمیم، ناراحتی را درک می‌کنیم، تألمات را حس می‌کنیم، همه این چیزها را احساس می‌کنیم. و می‌دانیم گناه و اینها همه عواقب دارد، اثرات دارد و به خود ما برمی‌گردد و این آثار متوجه خود ما می‌شود، همه اینها را می‌دانیم. ولی از آن طرف هم می‌دانیم که خدا ما را بشر خلق کرده و جایزالخطاء خلق کرده است، نفس می‌آید غلبه می‌کند، امیال می‌آیند و غلبه می‌کنند و خطایی را مرتکب می‌شویم بخاطر یک جهاتی، بخاطر یک مسائلی بخاطر یک منافع، بعد متنبه می‌شویم، متوجه می‌شویم، متذکر می‌شویم و می‌آییم توبه می‌کنیم و امید داریم که این در باز است، این در بسته نیست، این در همیشه باز است.

مرحوم آقای حدّاد - رضوان الله علیه - یک شب در خدمت ایشان بودیم. صحبت از یک شخصی می‌کردند که این مدتی آمده بود و حالی پیدا کرده

بود متتها متأسفانه گرفتار ابالسه و شياطين شده بود -
البته شياطين انسى كه بدتر از شياطين جنى هستند!
- نظرش را زده بودند و فاصله گرفته بود و شك و
شبهه‌هاىي ايجاد شده بود و خودش هم گاه‌گاهى
اين طرف و آن طرف حرف‌هاىي مى‌زد. بعد از يك
مدتى متوجه مى‌شود كه عجب چه اشتباهى کرده،
اينها اين طور کرده‌اند متتها خجالت مى‌كشيد حالا
مثلا بخواهد خدمت ايشان برسد. ايشان فرمودند:
آقا سيد محمد حسين، آقا بگويد اين در هميشه باز
است، اينجا جاى خجالت و اين حرف‌ها نيست،
اينجا هميشه باز است و حساب اين نيست كه ...
يعنى اصلا مرامشان اين بوده. حالا چه بگويند، چه
نگويند روششان اين بود كه: حالا چون مثلا يك
هم‌چنين حرفى زده شده و يك هم‌چنين فاصله‌اى
گرفته شده در اينجا بخاطر عطف به ماسبق و اينها
نيست.

اينها دريا بودند؛ يعنى دريا باكى ندارد از اينكه
شما فرض بكنيد كاسه‌اى آب از آن برداريد يا
كاسه‌اى در آن بريزيد طوريش نمى‌شود، اصلا

توجهی ندارد اصلاً چیزی ندارد. این نحوه و این خدا به این کیفیت، این خدایی است که امام دارد ما را به این سمت دعوت می‌کند و معرفی می‌کند و می‌گوید این طوری بروید به سمت خدا حالتان بهتر خواهد بود، حال و هوایان بهتر می‌شود و به این شکل حرکت می‌کند.

این خدایی که ما داریم خدایی است که خَيْرُ السَّائِرِينَ است؛ خَيْرُ السَّائِرِينَ خدایی است که عیوب را می‌پوشاند. مگر در دعا نمی‌خوانیم يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ، وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ، يَا مَنْ لَمْ يُؤْخِذْ بِالْجَرِيرَةِ، يَا مَنْ لَمْ يَهْتِكِ السِّرَّ. - خیلی دعای عجیبی است، اصلاً دعای خیلی عجیبی است. این دعا را بزرگان به بعضی‌ها دستور می‌دادند که هر شب بخوانند یا در قنوت‌شان، یا در قنوت نماز شب. - ای کسی که خوبی‌ها را پنهان می‌کنی ابراز می‌کنی، ولی بنده‌ات یک کار خیری انجام داده است به یک وسیله‌ای این را می‌آوری ابراز می‌کنی.

می‌بینید یک نفر خواب دید قضیه‌ای برای یک شخص اتفاق افتاد، می‌گوید من اصلاً به کسی نگفته بودم و به کسی چیزی نگفته بودم. معلوم است خدا

خواسته که این عمل خیر در اینجا مثلا مطرح شود، پخش شود. یا انسان یک کاری می کند فقط بین خود و بین خدا، یک مرتبه می بیند از یک جا این قضیه رو شد و این مسئله روشن شد. موارد عدیده‌ای از این موارد است.

از آن طرف سَتَرَ الْقَبِيحِ داریم که قبیح را می پوشانی. آدم بیاید و قبیح را بپوشاند؛ یک وقت یکی از دوستان نسبت به یک مسئله‌ای آمد و به من گفت که آقا من بین الطلوعین نشسته بودم و مشغول ذکر و اینها بودم، بعد یک شخصی را دیدم که این مسیری را که دارد می رود این مسیرش به یک چیز دیگری منحرف شد، به یک قضیه دیگری منحرف شد. اما اینکه چه کرده بود که این برایش اتفاق افتاده بود این را متوجه نشده بود، درحالی که اصلا ارتباط خیلی خاصی نداشت. - البته خود من نسبت به آن مسئله اطلاع داشتم - من رفتم به او تذکر دادم و آن شخص هم دیگر بنا را گذاشت بر اینکه دیگر تکرار نکند تا اینکه آن حالش تغییر پیدا کرد. بعد خود آن شخص دوباره متوجه شد که حال او عوض شده

است. یعنی برای افرادی که بخواهد این مسئله را ببیند آن خود عمل و خود آن گناه و خود او هم روشن نیست.

قشنگ خدا می‌توانست این طرف را هم روشن کند دیگر، وقتی که این مسیرش منحرف شده، اینکه دارد به سمت کعبه می‌رود یک دفعه انحراف پیدا می‌کند، این مقدارش را که خدا [روشن] کرده خب مقدار دیگرش هم [می‌توانست] ولی نه، خدا سَتَرَ الْقَبِيحَ است نمی‌خواهد قُبْح مسئله بیاید و روشن شود. این مقام ستاریت اوست.

عرض شد یک مرتبه دیگر ستاریت این است که دیگر اصلا از ریشه این مطلب را خدا می‌آید برمی‌دارد و آن این است که اصلا آن گناهی که این انجام داده است آن گناه را می‌آید محو می‌کند. آنهایی که توبه می‌کنند و توبه‌های حسابی می‌کنند اصلا آن گناه را دیگر در وجود خود نمی‌بینند، توبه نصوح‌ها! اصلا گناه را در وجود خود نمی‌بینند. اصلا انگار خداوند برای انسان یک ذهولی می‌آورد، فراموشی می‌آورد، نسیان می‌آورد که اصلا به او فکر نکند، دیگر نسبت به آن اصلا توجهی نداشته باشد.

از این بالاتر اینکه انسان آن آثار آن را هم نمی‌بیند؛ یعنی آثار آن گناه که کدورت باشد آن آثار را دیگر در خودش نمی‌بیند. چون نفسش عوض شده و نفسش برگشته است.

گفتیم مرتبه‌ای بالاتر از این هم هست: آن مرتبه این است که آن گناه تبدیل به حسنه می‌شود. اصلاً این یک چیز عجیب است. این دیگر از مقام خیرُ السَّائِرِينَ برمی‌گردد به أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ. یعنی اصل همان أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ است که کرامت خدا می‌آید و می‌گوید حالا که تو برگشتی، حالا که تو توبه کردی، حالا که دست از آنها [برداشتی] و به سمت من آمده‌ای، اولاً من آن را ستر می‌کنم، می‌پوشانم و نمی‌گذارم فاش شود. دوم اینکه او را محو می‌کنم. سوم اینکه آن گناهی را که خود آن گناه، مولد ظلمت و کدورت و قبض در نفس تو بود آن گناه را مبدل به نورانیت و انبساط و بهجت و حالت ابتهاج می‌کنم در نفس تو، و این برای افراد حاصل می‌شود.

یکی از رفقا می‌گفت که من در زمان مرحوم آقا، بالاخره جوانی و از این حرف‌ها، گفتم وقتی خدمت

آقا رسیدیم یک دفعه ایشان راجع به همین مطالب صحبت می کردند - حالا نمی دانم شب سه شنبه بود یا [عصر] جمعه، هر چه بود - می گفتند کنار ایشان نشسته بودم راجع به همین مطالب صحبت می کردند راجع به اینکه چطور خدا مبدل است. می گفت یک دفعه نگاه به خودم کردم انگار، دیدم من اصلاً گناه انجام نداده‌ام و علاوه بر اینکه گناه انجام نداده‌ام هر کاری هم کردم الان حسنه برایم نوشته‌اند. گفت اصلاً ماندم که این قضیه چیست؟ و همین طور دیگر ادامه پیدا کرد پیدا کرد همین طور.

در آیه شریفه مگر نداریم **إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ** ﴿الفرقان، ۷۰﴾ کسانی که توبه کنند - یعنی از رفتار ... که البته در اینجا بعضی‌ها یک صحبت‌هایی دارند - **آمَنَ**؛ ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند و توبه کنند و توبه حسابی، اینها **أُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ**؛ خدا این سیئات را به حسنات برمی گرداند.

چطور سیئات به حسنات برمی گردد؟ این جای تأمل دارد که این سیئه، وقتی یک وجودی بر یک شکل و بر یک نماد در این دنیا خلق بشود و تحقق

پیدا کند، مگر اهل فلسفه و حکمت نمی گویند که هر وجودی که متحقق بشود هیچ گاه از بین نخواهد رفت. اینکه الان تحقق پیدا کرده با آن ظلمت و با آن کدورت چطور تبدیل می شود به حسنه و نور؟ مگر ظلمت می شود خودش تبدیل به نور بشود؟ چطور با مبانی و قواعد فلسفی جور درمی آید؟

چون هر وجودی که در عالم تحقق پیدا کند این وجود در وعاء و ظرف خودش دیگر معدوم شدنی نیست، هر چه می خواهد باشد. وقتی که عدم دیگر بر او طاری نمی شود این وجودی که توأم با کدورت تحقق پیدا کرده پس همیشه باید کدورت باشد. حالا یک وقت خدا این کدورت را در نظر نمی گیرد این یک حرف دیگر است. می گوید حالا بخشیدمت یا اینکه نسبت به آن توجه نکن. اما این چطوری کدورت به نور تبدیل می شود این قضیه اش چیست؟ این چه مسئله ای دارد؟

بعضی ها آمده اند راجع به این مسئله توجیهاتی کردند حتی از نقطه نظر فلسفی هم آمده اند یک مسائلی را توجیه کرده اند که اگر بخواهم وارد آن

مباحث شویم امشب دیگر حال و مجال برای اینها نیست. اگر بخواهیم از آن بگذریم باز آن لطفش را هم ندارد، پس بهتر این است که ما إن شاء الله «این سخن بگذار تا وقت دگر» و برای فرصت دیگر که إن شاء الله ما به این مسئله پردازیم که اصلاً از نقطه نظر فلسفی چطور این مسئله قابل حل است. یا باید ما دست از آن قاعده فلسفی برداریم یا اینکه به دنبال علاج و چاره برای این اشکال بگردیم که این تبدل ماهیت از یک مرتبه کدورت به مرتبه نور، با چه قانون و با چه اصلی می شود آن را توجیه کرد.

پس وعده ما عندالمشیة و التوفیق برای شب‌های آینده اگر خدا توفیق بدهد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد